

## زبان خصوصی

استوارت کنلیش<sup>۱</sup>  
ترجمه‌ی مرجان تاج‌الدینی

«استوارت کنلیش» مدرس دانشگاه استرالیای غربی و رییس آکادمی فلسفه استرالیا است. این مقاله به سفارش دانش‌نامه استفرد تهیه شده است. گفتی است تعداد کسانی که به این دانشنامه معرفی شده‌اند بسیار محدود می‌باشد و استوارت کنلیش یکی از آنهاست.

لودویگ ویتگنشتاین باعث به شهرت رسیدن نظریه‌ی زبان خصوصی در فلسفه گردیده است. وی در بخش ۲۴۳ کتاب «پژوهش‌های فلسفی» اش آن را بدین‌گونه شرح می‌دهد: «کلمات این زبان تنها برای گوینده‌ی آن قابل فهم است و به احساسات شخصی و آنی او اشاره می‌کند. بنابراین افراد دیگر قادر به درک این زبان نیستند.» این زبان قصد ندارد تجربیات فرد را در رمزینه‌ای شخصی بپوشاند، بلکه چنین رمزینه‌هایی را در اصل می‌توان به صورت واضح بیان کرد. آنچه ویتگنشتاین در ذهن داشت، زبانی خیالی و لزوماً قابل درک توسط تنها مبدع [و تنها کاربر] آن است؛ زیرا واژگان آن، برای اشخاص دیگر غیر قابل فهم است.

پس از بحث پیرامون نظریه [زبان خصوصی] ویتگنشتاین به این نکته اشاره

می‌کند که [در اصل] چنین زبانی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اهمیت جلب توجه فلاسفه به این انگاره‌ی ناشناخته در این نهفته است که وجود زبان خصوصی به طور قابل استدلالی برای شناخت‌شناسی، فلسفه‌ی ذهن و متافیزیک از دکارت گرفته تا پدیدار شدن گونه‌های نظریه‌ی ذهن که در علم ادراکی در اواخر قرن بیستم به اوج خود رسید، ضروری می‌باشد.

این نوشته تلاش می‌کند تا در چند بخش جداگانه به تبیین موضوع بپردازد:

- استدلال ویتگنشتاین و تأویل‌های آن
- اهمیت مطلب
- مشروح بحث زبان خصوصی شامل مفاهیم مقدماتی و بنیادی
- میان آمد: ردی ارتدوکسی
- آیا استدلالاتی مخالف نگره‌های ارتدوکسی نیز وجود دارد؟
- ویتگنشتاین گمان‌مند از نگاه کریپکه<sup>۱</sup>

### استدلال ویتگنشتاین و تأویل‌های آن

نقد اصلی ویتگنشتاین بر نظریه‌ی زبان خصوصی در بخش‌های ۲۷۱-۲۴۴ کتاب «پژوهش‌های فلسفی» ارایه می‌شود. هر چند وی در نوشته‌های متعددش به این موضوع اشاره نموده است، به طور خاص از بخش ۲۵۶ کتاب مذکور به بعد به معرفی این نظریه تحت عنوان «مبحث زبان خصوصی» پرداخته است.

این مبحث به سادگی خلاصه می‌شود، نتیجه‌ی به دست آمده این است: زبانی که در اصل برای هر کسی غیر قابل درک می‌باشد ولی برای استفاده‌کننده‌ی اصلی آن غیر ممکن، زیرا چنین زبانی به طور قطع می‌تواند برای ابداع‌کننده‌ی فرضی آن نیز غیر قابل درک باشد و او ممکن است قادر به درک علایم تعیین شده آن نباشد.

اما برخی مفسران (مثلاً کنفیلد)<sup>۲</sup> موجودیت مطالبی با ساختاری یکپارچه را مورد سؤال قرار داده‌اند. هر چند این مسأله به عنوان بحثی مستمر، بازشناختنی است) - به عنوان نوعی استدلال با قوانین قابل تشخیص و نتیجه‌ای قطعی و نه در معنایی کلی‌تر که از طریق پیچ و خم‌های مستدل، تعاریف و بازنگری‌ها موجب

سردرگمی می‌شود) واکنشی است در برابر برخی ساختارهای مصنوعی و مؤثر متن نویسنده‌ی اصلی آن.

حتی در بین کسانی که می‌پندارند مبحث زبان خصوصی به طور ساده و کاملاً جامع بایستی مورد بررسی قرار گیرد، اختلافاتی گسترده و اساسی در مورد جزئیات، اهمیت و حتی نتیجه‌گیری‌های آن وجود دارد. البته بحث پیرامون درستی آن‌ها را به جای دیگری واگذار می‌کنیم. نتیجه این که هر خوانشی از این مبحث (از جمله آن که از پی می‌آید) جنجال برانگیز است. برخی از این اختلافات به دلیل مشکلات آشکار و ابهام متن ویتگنشتاین ایجاد شده است. (که گاهی به خاطر مشکلات ترجمه افزایش می‌یابد) اما بیش‌تر، از تمایل فلاسفه به خواندن متن با تعصبات خویش نشأت می‌گیرد. بدون این که متن را به طور واضح بفهمند و یا از خود بپرسند چرا نویسنده این مطالب را در متن آورده است. برای مثال برخی مفسران بر این باورند که احساسات، خصوصی هستند و در تفسیر این مبحث صحبت کردن در مورد آن را بی‌فایده دانسته‌اند. برخی به وضوح این مطالب اذعان دارند ولی آن را تلاشی غیر مستمر برای تحریف عقاید خاص گمان‌مندان در مورد حافظه دانسته، آن را به صورت موضوعی مبتنی بر شالوده‌های غلط بیان کرده‌اند؛ چرا که بر غیر ممکن بودن هم‌پایگی گفتمان عمومی با خصوصی دلالت می‌کند. برخی معتقدند این مطالب هجومی مستقیم به مشکل اذهان دیگر می‌باشد و برخی ادعا می‌کنند مطلب مذکور، ویتگنشتاین را به رفتار باوری یا اثبات باوری وادار می‌سازد و به نظر برخی حاکی از این است که زبان صرفاً بالقوه نیست بلکه حقیقتاً امری اجتماعی می‌باشد. (این موضوع تحت عنوان «دیدگاه اجتماعی بحث» مطرح می‌گردد).

### تاریخچه ادبیات ثانویه؟

تاریخچه‌ی ادبیات ثانویه یکی از بحث‌های موجود پیرامون این موضوعات است. با این وجود آنچه مفسران پیشین رواج دادند، به اندازه‌ی کافی مهم است تا تفاوت‌های آن‌ها را جلوه‌گر نموده و صحبت از آن‌ها را به عنوان درک ارتدوکس<sup>۱</sup> از این بحث ممکن می‌سازد. در سال ۱۹۸۲ پس از چاپ کتاب ضد ارتدوکسی سول

کریپکه که در آن بحث را بیانگر مسأله‌ی گمان‌مندی در مورد تمام انگاره‌های معنا، عمومی یا خصوصی، و جدال ایجاد شده توسط قوانین الزامی ارتدوکس می‌دانند که برخاسته از بحث و مناظره بر سر مفاهیم موجود در تعبیر کریپکه می‌باشد. (اگر چه در این‌جا تداخلی وجود دارد کریپکه خود طرفدار دیدگاه اجتماعی بحث می‌باشد و با نتیجه‌ی جلب توجه بیش‌تر به این موضوع، در مورد آنچه در سال ۱۹۵۴ آغاز شد به جدال می‌پردازد) هر دو مناظره به ادامه‌ی توجهی عجولانه به بحث اصلی تمایل دارد.

عجله در قضاوت راجع به این موضوع که با تمایلی گسترده همراه بوده و مفسران بسیاری را به بحث در مورد آن برانگیخته است، تقویت مفاهیم اصلی را از میان تجمع تعابیر کما بیش حق به جانبی که در حال افزایش هستند دشوار می‌سازد. معیار موفقیت در این امر پیوستگی منطقی می‌باشد. یک گزارش خوب بایستی باتمام اظهارات ویتگنشتاین در بخش‌های ۲۷۱-۲۴۴ دستورها و محتوای آن‌ها مطابق باشد و نیز مشخص کند چگونه این اظهارات با متن بقیه‌ی کتاب سازگاری دارد (یکی از مشکلاتی که با مفسران و به خصوص متأخران) در مورد این موضوع همراه بوده این است که نوشته‌های آن‌ها گنجینه‌های نفیسی از کتب قدیمی برای مطالب شخصی است که به مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها منتسب به ویتگنشتاین تبدیل شده اما ارتباط کمی با موضوع اصلی دارد. نمونه‌ی برجسته‌ای از این دسته، بازنگری مؤثر و مشهور نورمن<sup>۱</sup> مالکوم از پژوهش‌های فلسفی در سال ۱۹۵۴ است، که به عنوان نمونه‌ای دقیق نمونه‌ای دقیق از افکار ویتگنشتاین شناخته شده و هدف بسیاری از تکذیب‌ها را شکل داده است.)

#### اهمیت مطلب

با در نظر گرفتن این که چگونه این بحث در ساختار پژوهش‌های فلسفی جای گرفته می‌توان به اهمیت موضوع پی برد. درست قبل از معرفی بحث، ویتگنشتاین عنوان می‌کند که وجود قوانین حاکم بر استعاره‌ی زبان و ایجاد ارتباط، به سازگاری رفتارهای انسانی بستگی دارد. مثل یکسانی در عکس‌العمل عادی انسان‌ها که

آموزش اغلب کودکان برای نگاه به اشیا یا اشاره به آن‌ها را ممکن می‌سازد. یکی از اهداف بحث زبان خصوصی این اسن که نشان دهد نه تنها زبان‌های واقعی بلکه موجودیت تمام زبان‌ها و مفاهیم به وجود چنین سازگاری‌ای بستگی دارد. هدف مرتبط دیگر نظریه‌ای است که می‌گوید: علوم ماوراء الطبیعه در اطراف ما هستند و می‌توانیم حداقل بخشی از جهان را آن چنان که واقعاً هست درک کنیم، به طوری که هر روش دیگری از درک آن قسمت حتماً اشتباه می‌باشد. فلاسفه به خصوص سعی دارند باور کنند که اعداد و احساسات نمونه‌هایی از چنین علوم و اشیایی هستند که قوانین را بر ما تحمیل می‌کنند. ویتگنشتاین در بخش‌های ابتدایی در مورد اعداد و قوانین بحث می‌کند. (۲۴۲-۱۸۵) برخی از این موارد، مشابه به مباحثات او درباره‌ی احساس هستند، زیرا در هم‌ریختگی معمول و مرسوم وجود دارد که در مورد چگونگی تعیین کاربرد آتی یک فرمول یا نام توسط معنا می‌باشد. در مورد اعداد، آزمایشی برای درک مفهوم ریاضیاتی «تعیین کردن» ارایه می‌دهد، حاکی از این که فرمول  $y=2x$  مقدار عددی  $y$  را برای مقدار داده شده‌ی  $x$  تعیین می‌کند (در مقایسه با  $y > 2x$  که چنین نیست). البته با مفهومی سببی که در آن آموزشی معین در مورد ریاضیات، مشخص می‌کند که مردم عادی همیشه همان مقدار را برای  $x, y$  می‌نویسند (- در مقایسه با مواردی که چنین آموزشی ممکن است نتایج گوناگونی در برداشته باشد). چنین مواردی منجر به تصورات غلطی می‌شود بدین شکل که در یک محاسبه‌ی کاملاً حقیقی نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر «تعیین کردن» است؛ اگرچه مفهوم فرمول به خودی خود، روند را شکل می‌دهد.

در مورد احساسات آزمایش مشابهی وجود دارد که به مثال قبل نزدیک می‌باشد. مثلاً «خارش» این چنین است: فرد مستقیماً آن را احساس می‌کند و سپس اگر برای این احساس نامی برگزیند، قوانین برای استفاده‌ی بعدی آن اسم توسط خود اثر تعیین می‌شود. ویتگنشتاین می‌کوشد تا خیالی بودن این تأثیر را نشان دهد، و این که حتی خارش هویتش را تنها از عملی مشترک از احساس، عکس‌العمل و استفاده از زبان به دست می‌آورد. اگر خارش امری ماوراء الطبیعه بود، امکان چنین عمل مشترکی با مفهوم خارش غیر محتمل بود: "طبیعت این کلمه [خارش] با توجه به فعالیت کاملاً ذهنی از نام آن برای من آشکار است. (نوعی فعالیت ذهنی که راسل آن را «آشنایی» نامید). تمام وقایع بعدی مربوط به استفاده از نام، با چگونگی معنای آن

نامربوط است و نام می‌تواند خصوصی باشد. بحث زبان خصوصی دال بر این مطلب است که چنین وقایع متوالی نمی‌توانند نامربوط باشند، هیچ نامی خصوصی نیست و انگاره‌ی داشتن هویت واقعی یک احساس که در عملی آشنا آشکار می‌شود، یک موضوع متناقض می‌باشد.

این نظریه که زبان به روشی که وصف شد می‌تواند خصوصی باشد در دومین نسخه چاپ شده از سخنان برتراند راسل (فلسفه‌ی اتم‌باوری منطقی) به وضوح دیده می‌شود. آن‌جا که می‌گوید:

«در زبانی که از لحاظ منطقی کامل است یک واژه و نه بیش‌تر برای هر شیئی ساده وجود دارد و هرچه که ساده نیست، توسط ترکیبی از واژه‌ها و ترکیبی مشتق از واژگانی برای چیزهای ساده که وارد زبان می‌شود بیان می‌گردد؛ و هر واژه برای بیان یک مفهوم ساده می‌باشد. چنین زبانی کاملاً تحلیلی است و با یک نگاه ساده ساختار منطقی وقایع اثبات شده و انکار شده‌ی آن مشخص می‌شود... این زبان اگر ساخته شود بایستی بیش از اندازه طولانی گردد. بلکه واژگان آن بایستی تا حد زیادی مختص به یک گوینده باشد یعنی تمام نام‌هایی که استفاده می‌شوند بایستی برای آن گوینده خصوصی باشد و نمی‌توان آن را به زبان گوینده‌ی دیگری وارد کرد.

... یک نام، در مفهومی نسبتاً منطقی از یک واژه که معنی آن منحصر به فرد است، تنها در مورد گوینده‌ای به خصوص و آشنا به کار برده می‌شود. زیرا چیزی را که آشنایی نسبت به آن وجود نداشته باشد نمی‌توان نام‌گذاری کرد.

.... می‌توان واژه‌ی «این» را برای چیزی که مربوط به همین لحظه و مکان است استفاده کرد. می‌گوییم: «این سفید است».

... اما اگر می‌خواهید جمله‌ی خبری «این سفید است» را درک کنید نمی‌توانید. اگر منظور شما این تکه گچ به عنوان شیئی فیزیکی است، شما از زبانی خاص استفاده نمی‌کنید. این امر تنها زمانی روی می‌دهد که «این» را به صورت کاملاً خاص به جای شیئی محسوس به کار می‌برید، که [در آن صورت] واقعاً یک نام خاص است. و دارای خصوصیتی بسیار عجیب برای یک نام خاص، و به ندرت به معنی یک چیز در دو زبان می‌باشد و برای گوینده و شونده نیز در یک مفهوم به کار نمی‌رود.

... برای درک یک نام منحصر به فرد تنها آشنایی به آن شیئی لازم می‌باشد زمانی که آن شیئی را بشناسید، درک کافی و کاملی از نام آن دارید و به هیچ‌گونه اطلاعات دیگری نیاز ندارید.»

هر چند ورتگنشتاین به طور واضح چنین نظریاتی را ازایه نمی‌دهد، اما احتمالاً این الهامی از مباحثات وی می‌باشد. در بسیاری جاها نکته سنجی راسل، کتاب

ویتگنشتاین را واضح و روشن می‌سازد، اما نظریه‌ی زبان خصوصاً معمولاً نادیده گرفته می‌شود. احتمالاً موضوعات متناقض، به انگاره‌ها و نظریات فلسفی گویایی تعلق دارند. بدون این‌که خود، چندان گویا باشند. بنابراین این بحث به صورت سودمندی یک نظریه‌ی هدف داراست، نه یک نظریه‌ی منحصر به فرد، اما انگیزه و اشتیاق پیشبرد این نظریه‌ها، همراه با مشکلات، راه حل‌های آن‌ها و امور مرتبط، مورد توجه قرار می‌گیرد.

برای مثال، نظریه‌ای بسیار مشهور و رایج در دهه‌ی ۱۹۷۰ که توسط جان لاک<sup>۱</sup> و تضمین شده توسط جری فودور<sup>۲</sup> ارایه شد، عملکرد ارتباط گفتاری میان اشخاص را بدین شکل تعریف می‌کند: «ترجمه‌ی واژگان ذهنی گویندگان به آواهایی که توسط باز ترجمه‌ی شنونده به واژگان ذهنی خویش، شکل می‌گیرد.» دکارت خود را به عنوان شخصی معرفی می‌کند که قادر است در مورد تجربیاتش با خود صحبت کند، درحالی که مدعی است مجاز به گفتن آنچه نمی‌داند (ویا بحث فلسفی اطمینان‌بخشی راجع به آن ارایه نداده است) می‌باشد. وی معتقد است در جایی که ممکن است در مورد جهان خارجی اشتباه کنم، در صورتی که قوه‌ی تشخیص من توسط احساسات آن‌ام تأیید شود، می‌توانم به طور مسلم از خطا دور شوم. (نظری به اصول فلسفه بیندازید). بسیاری از فلاسفه مثل جان استوارت میل، بر این باور بوده‌اند که مشکل از ذهن دیگران است. طبق آنچه در مورد قانونمندی آن شک دارم، می‌گویند کلمات حسی جدا از خود من می‌باشد.

در هر کدام از نمونه‌ها، موضوع نهفته این است که وسیله‌ی درونی افکار من می‌تواند در اصل خصوصی باشد (همان‌گونه که کنی<sup>۳</sup> نشان داد این وسیله نباید زبانی برای مباحثه باشد) در مورد مسایل و نظریات حتی در معنی، قابلیت اشتراک بایستی به معنا نامربوط باشد. و این‌که آگاهی و حتی فهم من در انحصار من است، باید قابل باور باشد. البته نتیجه، اغلب نادیده گرفته می‌شود. برای مثال عبارات زبان اندیشه‌ی "فودور" می‌تواند به اشیا و موضوعات عمومی اشاره کند. اما سؤال این جاست که بر چه "اساسی" این توانایی باقی می‌ماند؟ به هر حال این سؤال بایستی پاسخ داده شود، فودور خود به اندازه‌ی کافی به بحث ویتگنشتاین توجه نشان می‌دهد و سعی

1- John Locke

2- Jerry Fodor

3- Kenny

دارد نشان دهد دیدگاه‌هایش را به کار نمی‌گیرد و به هر حال این بحث، بحث مطلوبی نیست. موضوع در مورد دکارت واضح‌تر است با توجه به سؤال گمان‌مندانه‌ی او که بدون موارد متناقض‌ارایه شده، وی بایستی این امکان را داشته باشد تا تجربیاتش را باطناً مشخص کند - باطناً یعنی بدون قرار گرفتن روی منابع مربوط به تجسم ضروری او در جهانی که وجودش مستقل از ذهن خود اوست و به دیگران مربوط می‌شود - و سؤالی که مبحث زبان خصوصی را جلوه‌گر ساخته این است: چگونه تطبیق تجربیات یک شخص به دست می‌آید؟

### مشروح مبحث زبان خصوصی

#### مفاهیم مقدماتی و پیش‌نیاز

با معرفی نظریه‌ی زبان خصوصی به روشی که ذکر شد، ویتگنشتاین به بحثی مقدماتی می‌پردازد (بخش‌های ۲۵۵-۲۴۴) که دو مفهوم خصوصی وجود دارد که یک فیلسوف ممکن است در ذهن داشته باشد و هدفش نشان دادن خصوصی بودن احساسات می‌باشد و آن احساسات همان‌گونه که صحبت شد در واقع در هیچ کدام از زبان‌ها (مثل انگلیسی و آلمانی) خصوصی نیستند. در فصل ۲۵۶ او به این سؤال باز می‌گردد که آیا اصلاً زبانی خصوصی می‌تواند وجود داشته باشد یا نه و به صحبت در مورد احساساتی مثل درد ادامه می‌دهد، اما باید به خاطر داشت که این‌ها احساسات ما و واقعیات روزمره‌ی وجود انسان نیستند، بلکه نمونه‌هایی از مفاهیم فلسفی واقعیات روزمره می‌باشند. بنابراین، برای مثال، آن‌ها ممکن است تنها در مورد چیزهایی که مانند موجودات انسانی رفتار می‌کنند درست باشد. چیزهایی که هیچ وجود ذهنی عمومی ندارند و تجربیاتشان خصوصی هستند. در ارتباط با این موضوع در فصل ۲۵۶، ویتگنشتاین می‌گوید یک شخص نمی‌تواند با در نظر گرفتن یک زبان طبیعی به نظریه‌ی زبان خصوصی برسد، زبان‌های طبیعی خصوصی نیستند زیرا به وسیله‌ی آن‌ها احساسات بیان می‌شوند [کس دیگری هم می‌تواند آن را مثل فرد گوینده بفهمد]. اما با آغاز با یک زبان طبیعی و تلخیص آن برای بیان احساسات نیز نمی‌توان به آن امر دست یافت؛ همان‌طور که در فصل ۲۵۷ خاطر نشان می‌کند حتی اگر زبانی در این موقعیت وجود داشته باشد بحث مقدماتی پژوهش‌های فلسفی مربوط به تعریف ظاهری نشان داده که «همراهی ذهنی» یک چیز با دیگری



برای تبدیل یک چیز به دیگری به تنهایی کافی نیست. نام‌گذاری احساس فرد به واژه‌ای جدید نیاز دارد: یک انگاره‌ی حسی. تلاش برای نام‌گذاری احساس در خلأ عقلانی صرفاً سؤالات این‌چنین را افزایش می‌دهد: این امر قرار است شامل چه چیزهایی باشد و به چه اشاره می‌کند. اما برای رسیدن به عمق مطلب، ویتگنشتاین نخستین سؤال را به کنار می‌نهد و وانمود می‌کند که برای سؤال دوم کافی است تا خود را در جایگاه ایجاد زبان خصوصی به منظور حفظ خاطرات احساسی روزانه قرار دهد.

به هر حال برای تحقیق در مورد امکان تصور وقایع روزانه با جستجوی آن از درون، وی می‌بایست به هنگام استفاده‌ی این کلمات موجود در سؤال، کلماتی معین را به کار برد. بنابراین مجبور است تا در نمونه‌های بخش ۲۵۸ مواردی چون تعریف ظاهری، تمرکز، صحبت کردن، نوشتن، به خاطر سپردن، باور کردن و غیره را ذکر کند. در بسیاری از مراحل پیشنهادی این مورد در موقعیت‌های خاصی روی می‌دهند (بخش ۲۶۸) این مشکل اغلب توسط مفسران و با تئایجی نامطلوب برای درک بحث نمونه‌ی روزانه برطرف می‌شود.

اما بر این باور نیستیم که توصیف وقایع روزانه، تعریفی از یک مورد ممکن یا تا حدی قابل باور است. نوشتن وقایع روزانه به زبان اول شخص بدون طرح این مسأله که «چه کسی در حال صحبت کردن است» بسیار مهم می‌باشد. در این مرحله، دغدغه، چگونگی تأثیرگذار بودن آن نیست. اما عدم ادراک یک مفهوم نباید بر مفاهیم بعدی اثر بگذارد (من به عنوان یک یادآورنده با توجه به مواردی که ذکر شد به درک مطلب کمک می‌کنم). برای خلاصه کردن مفاهیم اولیه‌ی بحث بخش ۲۵۶، ویتگنشتاین در مورد «زبان خصوصی» می‌پرسد: «چگونه می‌توان کلمات را به عنوان نمادی برای احساسات استفاده کرد؟» و در فصل ۲۵۷ پاسخ می‌دهد: «همان‌گونه که معمولاً انجام می‌دهیم.» بنابراین این سؤال که همان مسأله‌ی «چگونه معنی عبارات را در یک زبان خصوصی دریابیم؟» می‌باشد، هنوز پابرجاست و جواب آن جدا از ارتباطات واقعی میان کلمات و احساساتمان است. در تلاش برای رسیدن به یک جواب، وپی بردن به عمق سؤال، او استفاده از افکار احساسی و حفظ وقایع روزانه را مجاز می‌داند. (علیرغم مخالفت‌ها در فصل ۲۵۷)، و خود را در جایگاه یک زبان‌شناس خصوصی که در حال ثبت احساساتش است تصور می‌کند. حتی اگر این امتیاز

صورت پذیرد، معنی کلمه‌ی احساسی با چنین زبان‌شناسی‌ای حفظ و بیان نمی‌شود. بخش بسیار مهم بحث از بخش ۲۵۸ آغاز می‌گردد.

### مفاهیم بنیادی موضوع

[از بخش مزبور] ویتگنشتاین به موضوع وقایع روزانه اشاره می‌کند. نکته، تعریف این واقعیت است که در این جا تعریف موضوعی خصوصی است. از طریق تمرین خصوصی تعریف ظاهری به معنی «نشانه» دست می‌یابیم، جایی که تمرکز روی احساس است و اثر در یک زمان ایجاد می‌شود. (در این شرایط، معنی از عمل قبلی کاربرد شخصی خارج نمی‌شود، زیرا سؤال این است که چگونه چنین کاربردی در وهله‌ی اول ایجاد می‌شود.) اما اگر چنین تمرینی، توصیفی معتبر و موفق باشد، بایستی پیوند میان نشانه و احساس را ایجاد نموده و این ارتباط را استحکام بخشد وقتی ویتگنشتاین می‌گوید: «من به این طریق پیوند بین نشانه و احساس را در خود درک می‌کنم معنی این است که: «این فرآیند باعث می‌شود این پیوند را در آینده به درستی به یاد آورم.» چون من هیچ چیز دیگر را حتی برای خودم تعریف نمی‌کنم.

### میان آمد: ردی ارتدوکسی

در این جا موقتاً مشروح بحث را به تعویق می‌اندازیم تا این عبارت را مورد بررسی قرار دهیم: «این فرآیند باعث می‌شود این پیوند را در آینده به درستی به یاد آورم.» این عبارت معمولاً به عنوان یک خواسته تعبیر می‌شود زیرا برای نشانه‌ی «S» معنی ارایه می‌دهد، و همیشه بایستی به عنوان عبارتی درست تجسم شود، یعنی باید از نشانه «S» تنها زمانی که واقعاً احساس S را داریم استفاده کنیم و بایستی آموخته شود که بحث متداول مربوط به توانایی حافظه برای اطمینان از این است که "من احساساتم را به صورت نادرست تشخیص نمی‌دهم و نوع متفاوتی از آن را به عنوان «S» در آینده خواهم داشت. گزارش این بحث و تاریخچه‌ی آن توسط آنتونی کنی خلاصه شده است.

بسیاری از فلاسفه عبارت پیوند را به درستی به یاد می‌آورم» را به این معنی در نظر گرفته‌اند که از S فقط و فقط به هنگام داشتن «S» استفاده می‌کنیم. سپس آن‌ها بحث ویتگنشتاین را براساس گمان‌مندی در مورد حافظه عنوان می‌کنند [و اظهار

می‌دارند] چطور اطمینان دارید هنگامی که احساس S را بیان می‌کنید آن را به خاطر می‌آورید؟...

مخالفان ویتگنشتاین بحث را متقاعد کننده نمی‌دانند. به نظر آنان بی‌ارزشی حافظه مشکل چندانی را برای استفاده کننده‌ی خصوصی یا عمومی ایجاد نمی‌کند، اظهارات مدافعان او در مورد اشتباهات حافظه در مورد احساسات خصوصی می‌تواند صحیح باشد و جایی که صحت آن غیر ممکن است صحبت از آن نابه‌جاست. با این دیدگاه، مخالفان ویتگنشتاین انکار نموده‌اند که حقیقت نیاز به تصحیح دارد و بازبینی در موارد خصوصی امکان‌پذیر می‌باشد.

ارتباط متقابل انتقاد و دفاع از تأویل ارتدوکسی بحث را مشخص می‌کند. در این جا دو علت وجود دارد که چرا این تأویل نمی‌بایست ایجاد شود. اول این که فلاسفه بر این باورند که نظریه‌ی زبان خصوصی به دنبال نظمی است که در آن اشتباهات واقعیت غیر ممکن می‌باشند، پس آنان سعی ندارند تا با یافتن اطمینان کامل بر عقاید گمان‌مندان غلبه کنند. (دکارت نمونه‌ای است که معمولاً در این رابطه ذکر می‌شود.) و این بحث‌های گمان‌مندان را به سلاح‌های طبیعی برای پاسخ به آنان تبدیل می‌کند. دوم این که قابل قبول است - و نه درست - که باور کنیم فرد نمی‌تواند در مورد طبیعت احساساتش در لحظه اشتباه کند و دلیل مفروضی که نظریه‌ی زبان خصوصی دنبال می‌کند این است که فرد در این مورد درست مثل هر مورد دیگر خطاناپذیر است و این ضعف نظریه می‌باشد. اما همان‌طور که آنتونی کنی در ابتدا نشان داد، مسأله‌ی خطاناپذیری در کاربردهای بعدی نشانه‌ی "S" مطرح نیست. اگر به بخش ۲۵۸ دقیق‌تر نگاه کنیم، خواهیم دید «این پیوند را به درستی به یاد می‌آورم» در مورد به خاطر آوردن یک معنا عمدتاً معنی نشانه‌های «S» است نه اطمینان یافتن از خطاناپذیری «S» (بحث زبان خصوصی به نشانه‌ی قبلی آن بستگی ندارد.)

حال که در این مورد سخن به میان آمد که پیوند بایستی به درستی به خاطر آورده شود، به شرح بحث می‌پردازم. بایستی تصور کنم که من زبان‌شناسی خصوصی هستم. دارای یک احساس هستم و نشانه‌ی «S» را در حالی به کار می‌برم که ممکن است در یک مورد عادی نشانه‌ای را توسط تعریفی ظاهری معرفی کنم. بعد از تمام این‌ها، باید معنایی برای «S» بیابم و حالا برای داوری در مورد تجربه‌ی همان احساس از آن استفاده می‌کنم. در بخش دوم «منظور من از «S» چیست؟» ویتگنشتاین

دو جواب را ممکن می‌داند.

پاسخ نخست: یکی از جواب‌ها این است که منظور من از "s" نوع احساسی است که اکنون دارم. در این مورد ویتگنشتاین می‌گوید: «هر آنچه قرار است به نظرم درست برسد، درست است.» و این فقط یعنی این‌جا نمی‌توانیم درباره‌ی «درستی» سخن بگوییم.

موضوع کاملاً خلاصه می‌شود. در این‌جا تعبیری واضح‌تر وجود دارد؛ زیرا بخشی واقعی وجود دارد و بایستی حایلی میان حقیقت و گمراهی بیان آنچه مورد نظر است و آنچه نیست، به وجود آید. زیرا باید تمایزی میان حقیقت و گمراهی و تمایزی دیگر میان منشأ معنی و منشأ حقیقت از آنچه گفته می‌شود ایجاد شود. برای مثال با شیئی مواجه می‌شوم و می‌گویم این s است، باید به آن موضوع یا شیء مراجعه کنم تا آن را برای خودم باور کردنی سازم. آن را از هر ادعایی محروم می‌کنم و آن در بهترین شکل به طور ظاهری تعریف می‌شود.

پاسخ دوم: پاسخ دوم مربوط به توجه ویتگنشتاین این سؤال است که: «منظور من از s چیست؟» [وی می‌گوید:] به نظر من «s» نه به احساس حال بلکه احساسی در گذشته مربوط می‌شود. تاکنون افکار کنی<sup>۱</sup> را در مورد خوانش ارتدوکسی بحث دیدیم و این که گمان‌مندی در مورد حافظه در بحث «زبان خصوصی» هیچ جایگاهی ندارد؛ متن به سادگی از آن حمایت نمی‌کند. اما در این جایگاه، بایستی «کنی» را هم مورد سؤال قرار دهیم.

اساس گزارش وی چنین ادعایی است: اگر برایم ممکن باشد تا تعریف ظاهری قبلی‌ام از «s» را از خاطرم ببرم، [آنگاه] واقعاً معنی «s» را نمی‌دانم. این عقیده‌ی گمان‌مندی مرسوم در مورد حافظه است که معانی‌ای چون قضاوت را نیز شامل می‌شود، و نکته‌ی آغازین شناخت‌شناسی است که بعضی چیزها را به عنوان نتیجه‌ی تعریف دانش نمی‌داند و به این امر واقف است که امکان اشتباه فرد در مورد آن چیز وجود ندارد.

چه چیز اشتباه است؟ کنی و ارتدوکس با فرضیه‌ای [مشترک] به آن پاسخ می‌دهند: حتی در مورد زبان خصوصی هنوز ادعای یک نشانه برای احساس خصوصی توسط زبان‌شناسی خصوصی وجود دارد. سؤال بعدی این است که آیا

حافظه‌ی به طور حتم خطاناپذیر شخص برای حفظ معنی کافی است؟ اما چرا این فرضیه جایز شمرده شده است؟ آنچه ما را محق می‌داند تا فرض کنیم که یک زبان شناس خصوصی حتی می‌تواند نشانه‌اش را برای خود در وهله‌ی اول تعریف کند چیست؟ همان‌طور که دیدیم، این یکی از موضوعات مورد بحث است، و بخش‌های ۲۶۰ و ۲۶۱ نشان می‌دهند که ویتگنشتاین حاضر نشد اجازه‌ی استدلالی را مطابق با زبان خصوصی و به دنبال این فرضیه بدهد. در این دو بخش وی خاطر نشان می‌کند که مباحثات او در بخش‌های آغازین کتاب پژوهش‌های فلسفی دال بر این مطلب است که تعریف ظاهری با موضوع عملکردی محقق نمی‌شود مگر این که شرایط خاصی ایجاد شود و در مورد وقایع روزانه نباید هیچ نوع اقدامی صورت گیرد. سپس او تکمیل نسبی آن‌ها را متصور می‌شود و نتیجه، ارایه عمومیت زبان است.

یکی از دلایل آشفتگی این موضوع، اصرار ویتگنشتاین بر این مطلب است که بایستی تمایز باشد میان پیروی از یک قانون و اعتقاد به وجود آن. مطابق با فرضیه‌ی ارتدوکس، تقاضا و رد متعاقب «خطاناپذیری حافظه در یک زبان خصوصی» نتیجه‌ای در بر ندارد. تقاضا و رد به ترتیب بر پایه‌ی زمینه‌هایی استوارند که بدون خطاناپذیری، فرد می‌تواند همیشه اشتباه کند و هرگز نداند که آیا خطاناپذیر بوده یا نه و با خطاناپذیری، فرد تمایز میان پیروی از یک قانون و اعتقاد به پیروی از آن را از بین می‌برد. با این وجود، بحث این است: زبان شناس خصوصی نمی‌تواند تنها با «تعریف ظاهری خصوصی» معنی نشانه را قانونی کند - زیرا باید روش استفاده از نشانه را نیز رواج دهد - (بخش ۲۶۰) روش مذکور توسط "تعاریف ظاهری" تکراری انجام نمی‌پذیرد، زیرا همان‌گونه که در آزمایش اولین جواب دیدیم، این کار تمایز میان معنی و حقیقت را تضعیف کرده و امکان قضاوت‌های واقع‌گرایانه را از بین می‌برد. بنابراین "تعریف" مذکور بر اصول دیگری استوار می‌شود تا ثباتی در استفاده از نشانه ایجاد کند. اما این موضوع مورد سؤال است. چه چیز باید در این جا ثبات داشته باشد؟ چه چیز باید به همان روش قبل از نشانه استفاده کند؟ چگونه باید در وهله‌ی اول از نشانه استفاده کرد؟ همان‌طور که روش استفاده از نشانه‌ها توضیح داده شد، زبان‌شناس حتی موفق به تعیین آن می‌شود. روش درست مستقل از اثر بعدی زبان‌شناس است، پس مدافع زبان خصوصی باید نشان دهد که چنین چیزی وجود دارد و این ممکن است به گونه‌ای به نظر آید که یک نفر با توسل به حافظه زبان

شناس خصوصی آن را به معرض نمایش بگذارد. او به سادگی چگونگی استفاده از نشانه را به خاطر می‌آورد. و این امر به اندازه‌ی کافی واضح است، زیرا فرد می‌پندارد مطمئناً قبلاً کاری انجام داده که آن را به خاطر می‌آورد. و ما به خطاناپذیری حافظه او نیاز نداریم. اما حافظه حداقل بایستی یک خاطره باشد. یعنی درست یا نادرست بایستی چیزی باشد که استقلال خاطره آن را تعیین کند، «حافظه» به تنهایی، چنین چیزی را نمی‌تواند به وجود آورد.

این مبحث بخش ۲۵۶ است که اغلب به اشتباه، شناخت شناسانه تعبیر می‌شود. و نیز نمی‌توانیم فرض کنیم که جدولی واقعی از معانی در مورد زبان خصوصی وجود دارد؛ جدولی که امروز دوباره به معرض نمایش در آمده، همان‌طور که در بخش‌های ۲۶۴ - ۲۶۰ مشخص است و ممکن است هیچ چیز دیگر جز برای به یاد سپردن جدول وجود نداشته باشد. بنابراین زمانی که فکر می‌کنیم زبان‌شناس خصوصی می‌تواند معنی «S» را با به خاطر سپردن ارتباط گذشته‌ی نشانه‌ی «S» با یک احساس حفظ کند، حس می‌کنیم آنچه لازم بوده انجام پذیرفته است. یعنی در این جا به راستی برخی ارتباطات مستقل بوده که باید به خاطر سپرده شود. خطاناپذیری حافظه، حتی حافظه‌ی معنایی، در این جا و هیچ کجای دیگر وجود ندارد، نکته این جاست که در مورد حقیقت حافظه تردید وجود دارد؛ اما سپس در مورد موقعیت‌های آنچه رخ داده تردید ایجاد می‌شود و این اصل به صورت غیر شناخت شناسانه بعدها به وسیله‌ی یادآوری موقعیت‌های گمان‌مندانه در وهله‌ی اول تغییر می‌کند. یعنی اگر هیچ ارتباط اصلی‌ای وجود نداشت، یک «حافظه» خلق نمی‌شد، اما اگر به طور متناوب فرض کنیم، در این جا چیزی مستقل از حافظه برای به خاطر سپردن بوده، پس آنچه درست به نظر می‌رسد، درست است. «حافظه»ی پیوند برای تأیید خودش به کار می‌رود. در این جا سؤالی به وجود می‌آید که آیا می‌توانیم چنین نمونه‌ای مطرح کنیم؟ خطای عمده‌ی مفسران این است که مشکل را با پنداشتن «S» در قالب مفاهیم پیشین مطرح می‌کنند. مفاهیمی چون درد که خود به عنوان مثال از آن یاد می‌کنند. به همین دلیل است که ویتگنشتاین در بخش ۲۵۶ می‌گوید: «مثل این است که کسی چند نسخه از روزنامه‌ای را بخرد تا مطمئن شود که آنچه نوشته شده راست است.» تاکنون بحث براساس یک «من» هدایت می‌شد، نه لزوماً به معنی یک تن یا تنها یک بدن بی‌روح. در بخش ۲۶۹، نمونه‌هایی ارائه می‌شود که به صورت رفتاری

جسمانی عرضه می‌گردد. علیرغم این موضوع، در این جا هنوز تمایل به تفکر در مورد معانی خصوصی کلمات، مستقل از استفاده‌ی عمومی آن‌ها وجود دارد. این پیشنهاد، فرصتی دیگر برای دفاع از نظریه‌ی زبان خصوصی است، یعنی یک زبان‌شناس خصوصی، خود می‌تواند یک معنی را برای نشانه «S» با استفاده از کاربرد اختصاصی آن با برخی پدیده‌های عمومی تأمین کند. این امر به‌طور واضح به ایجاد عملکردی برای توجه به «S» از وقایع روزانه کمک می‌کند و مکانی برای تعریف ظاهری ارائه می‌دهد و تضمینی خوب بر این امر است که در این جا در کاربرد زبان شناختی عبارت «S» استحکامی وجود دارد؛ جدا از تأثیرپذیری او از این اثبات. ویتگنشتاین نمونه‌ی فشارسنج را در بخش‌های ۲۷۱-۲۷۰ به کار می‌برد تا به این نظریه توجه کند و نکته‌سنجی او در مورد آن متأثر از روش ایجاد شده عمومی می‌باشد، عبارت «شیء یا موضوع اختصاصی» حتی اگر چنین چیزی وجود داشته باشد، نامربوط بودن آن را با معنی روشن می‌سازد. فرض می‌کنیم یک مدافع «زبان خصوصی» امیدوار است این نمونه چنین عمل کند، اگر از روی احساسم بگویم فشارخون من در حال بالارفتن است و فشارسنج صحت گفته‌ی مرا تأیید کند، این موقعیت حاکی از این است که در واقع من یک معنی به خصوص برای «S» ایجاد کرده و به همان روش در حال استفاده از نشانه برای قضاوت در مورد احساسم بوده‌ام. به هر حال، تمام نمونه واقعاً نشان دهنده‌ی تفکر در مورد داشتن یک احساس در حالت عادی و هنگام بالا رفتن فشار خون است که راهنمای خوبی برای نشان دادن زمان صحیح بالارفتن فشار خون می‌باشد. در برخی مفاهیم خصوصی، احساسی «یکسان» وجود دارد یا احساسی که به طور کامل به ثبات کاربرد «S» نامربوط نیست یعنی هیچ فاصله‌ای میان منشأ واقعی احساس و تأثیر من از آن وجود ندارد. «S» در این مورد صرفاً به معنی "احساس بالارفتن فشار خون" است و به راستی در تمام چیزهایی که در مورد نقش نشانه‌ها گفتیم، فقط به معنی بالا رفتن فشار است.

آیا استدلالاتی مخالف نگره‌های ارتدوکسی نیز وجود دارد؟

آیا قانون‌گذاری براساس گمان‌مندی ذهن که به بحث زبان خصوصی بی‌ارتباط است، بدین معناست که دو موضع مخالف ارتدوکس با آن نامربوط هستند؟ مورد نخست، این است که قوانین متناقض بحث پیرامون یک زبان عمومی مطرح می‌شود.

دوم در «دیدگاه اجتماعی» نهفته است؛ یعنی بحث به طور یکسان، متناقض است و قوانین تا حد امکان قابل باور می‌باشند: [دقیقاً مثل] سرگذشت رایینسون کروزوئه<sup>۱</sup>. انسانی که بدون شک کروزوئه‌ی اصلی دفو است، از مبدأ جدا می‌شود اما زبانی را برای بیان منظور خویش در نظر می‌گیرد بدون این که از قبل توسط شخصی آموزش داده شده باشد.

طرفداران ارتدوکسی ویتگنشتاین باموضوع دوم مواجه می‌شوند، و متوجه زمینه‌ی سست آن شده و اغلب مجبور به تصدیق آن می‌گردند اما ادعا می‌کنند چنین کروزوئه‌ای بعد از تمام ناممکن‌ها آمده و آرایه امتیاز به او زبان بار نیست. پرسش نخست در این جا پاسخ داده می‌شود. رفتار فرض شده، برای زبان خصوصی، از ادعا فراتر رفته به طوری که ذهن گمان‌مند نمی‌تواند آن را تأیید کند. اما از آن جا که موضوع ذهن گمان‌مند به بحث مربوط نیست، دلیلی برای اندیشیدن به هر موضوعی در این وادی وجود ندارد، و بنابراین مسأله‌ی ضد و نقیض بودن بحث، به استثناء امکان برخی چیزها واقعی است. یعنی همان زبانی که در حال حاضر داریم.

حال با نشان دادن فقدان هر خوانشی به ذهن گمان‌مند شامل تغییر بار معنایی بحث از سؤالی مفهومی به یک تعریف ظاهری، سؤالی به ذهن متبادر می‌شود که آیا تعریفی ظاهری در وهله‌ی اول وجود دارد یا نه. این مسأله به ما توانایی پاسخ به سؤال دوم را می‌بخشد. واضح است که بحثی که تمرکزش بر مسأله‌ی تعریف ظاهری است، تمام موارد مفروض از موضوعی مثل رایینسون کروزوئه را دربر نمی‌گیرد. زیرا هیچ کران قیاسی‌ای بر روی تصور شکلی از پیچیدگی زندگی برای ما وجود ندارد تا مطمئن شویم که تعریفی معین و پدیدار توسط چنین موجودی شکل می‌گیرد کروزوئه مثل زبان‌شناسی خصوصی در جهانی متفاوت از احساساتش زندگی می‌کند و بایستی اتفاقات آن را توجیه کند، او می‌تواند به خاطر آورده یا فراموش کند. توصیف چنین فرضیه‌ای آسان است (در این زمینه مثالی واضح در صفحات ۸-۴۸۶ از کتاب کنفلید ۱۹۹۶ آورده شده) و تکذیب منطقی آن دشوار، هر چند از برخی جهات ممکن باشد؛ به هر حال در این جا پیچیدگی‌هایی نیز وجود دارد که در فصل بعدی به طور خلاصه بررسی می‌شود.

ویتگنشتاین گمان‌مند از نگاه کریپکه



در زبان خصوصی، تسلط ارتدوکس بر ادبیات ثانویه با گزارش کریپکه از رفتار ویتگنشتاین با قوانین و زبان خصوصی پایان می‌پذیرد، که در آن ویتگنشتاین به عنوان یک گمان‌مند نسبت به معنی به نظر می‌رسد. کریپکه تعهد به هویت این گمان‌مندی را همراه با منشأ تاریخی آن انکار می‌کند و نوشته‌ی او ادبیاتی را که عمدتاً در بحث از آن استفاده می‌کنند توسعه می‌دهد: ویتگنشتاین از نگاه کریپکه، حقیقی یا خیالی، در نوع خود یک فیلسوف است و برای بسیاری از مردم نظریه‌ی اصلی تاریخی ویتگنشتاین راجع به زبان خصوصی تنها یک مطلب نیست. پیچیدگی‌های بحث رایج فلسفی - به عنوان مخالفت با نوع تفسیری سؤالاتی که برخاسته از دیدگاه کریپکه نسبت به ویتگنشتاین است - نیاز به عنوانی جدا دارد. تمام آنچه در این‌جا مطرح می‌شود سؤالی تشریحی و تأویلی است.

گزارش کریپکه، به رد ارتدوکسی آن و تأکید آن بر تقدم منطقی بحث ویتگنشتاین از قوانین مربوط به زبان خصوصی شباهت دارد.

اگر در اولویت آن تفاوت قایل شویم به جمله‌ای از بخش ۲۰۱ کتاب «پژوهش‌های فلسفی» می‌رسیم: «این پارادوکس ما بود: روند عملکرد را نمی‌توان با یک قانون تعیین کرد، زیرا هر روندی مطابق با قانون شکل می‌گیرد، کریپکه در این مورد می‌گوید: «غیر ممکن بودن زبان خصوصی به عنوان راه‌حل گمان‌مندانه‌ی خود او [ویتگنشتاین] تجلی می‌یابد» برای پارادوکس مزبور ویتگنشتاین فوراً در پاراگراف بعدی اش پارادوکس را کنار می‌گذارد: «متوجه می‌شوید که در این‌جا درک نادرستی به وجود آمد...» اما کریپکه آن را برای مطرح کردن مشکلی واضح و مشخص در مورد معنی به کار می‌گیرد.

[در این‌جا] مثال کریپکه برای توضیح مسأله‌ی جمع (اضافه کردن) مطرح می‌گردد. توسل به قوانین جمع چیست؟

کاربرد این قانون نامحدود است و تعابیر خیالی این قانون به اندازه‌ی استفاده‌ی استاندارد از آن با هر مجموعه‌ی محدودی از کاربردهای معمولی مثل  $۷+۱۴=۲۱$  سازگار می‌باشد. پس زمانی که می‌گوییم "جمع" و منظورم عمل اضافه کردن است و نه چیز دیگر، چیست که بر این مفهوم صحه می‌گذارد؟ کریپکه این سؤال را همچون

مسأله‌ی هیوم<sup>۱</sup> [مسأله‌ای که منتسب به هیوم است] درک می‌کند، وی ادعا می‌کند ویتگنشتاین راه‌حلی گمان‌مندانه از نوع هیوم ارائه می‌دهد.

منظور کریپکه از مقایسه‌ی مسأله‌ی هیوم این است که ویتگنشتاین رابطه میان عمل گذشته معنا و عمل متوالی را به روشی مشابه با این مورد مطرح کند. پیوندی میان رخداد گذشته و حال. و منظور وی از راه‌حل هیوم این است که شباهت زیادی میان روش‌هایی که هیوم و ویتگنشتاین در مسایل دیدگاهی خود به کار برده‌اند، وجود دارد. به نظر کریپکه، همان‌طور که هیوم هم اظهار می‌دارد، علیت واحد و غیرقابل درک است: A مسبب B است یعنی A در الگوی رخدادهای نوع A توسط رخدادهای نوع B جایگزین می‌شود که ما را به علت و معلول B, A می‌رساند [به ما نشان می‌دهد A مسبب B است] بنابراین در مقایسه ویتگنشتاین می‌گوید: «معنی واحد غیرقابل درک است.» و منظور یک شخص از عمل جمع هنگامی که می‌گوید «جمع»، مبتنی است بر استفاده از تجربه دیگران در کاربرد این عمل اصلی. کریپکه مسأله‌ی هیوم را به دوروش بیان می‌کند.

نخستین روش: هیچ واقعیتی در مورد من وجود ندارد که منظور مرا از تعریف یک عملکرد با واژه‌ی «جمع» تشخیص دهد. فقدان این واقعیت از دیدگاه کریپکه، ویتگنشتاین را از توضیح معانی عباراتی چون "با"، "جمع"، "منظور من اضافه کردن است". رهایی می‌بخشد و در شرایط واقعی من «به اضافه» را با توضیح بر حسب شرایط موجود جایگزین می‌کنم که شامل توافق اجتماعی واقعی می‌شود. (بنابر، این ادعا که راه‌حلی گمان‌مندانه وجود دارد، ویتگنشتاین وجود شک و تردید را برای چنین عباراتی تصدیق می‌کند.) این توافق، براساس مطالب کریپکه، این ادعا را که منظور من از "جمع"، اضافه کردن است، قانونی می‌داند؛ اگرچه که واقعیتی بر این مطلب وجود ندارد.

نیاز به توافق اجتماعی برای معنی «دیدگاه اجتماعی» امکان وجود زبان خصوصی را قوت می‌بخشد، در بخش‌های غیر ضروری ۲۷۱-۲۵۶ کتاب پژوهش‌های فلسفی به این موضوع پرداخته شده است. این افراط غیرضروری در برخی متون بسیار عجیب است، و این امر غیر عادی با مشاهده‌ی اولین فرمول [روش] فرضیه‌ی کریپکه واضح‌تر می‌شود؛ فرضیه‌ای که پیرامون چیستی واقعیت

است، به دور از در نظر گرفتن صحت و سقم مطلب. برای هیچ یک از موضوعات "پژوهش‌های فلسفی" چنین نظریه‌ای وجود ندارد، مبنی بر این که تنها روش تشخیص وقایع، استفاده از عباراتی است که بیان شده و در شرایط واقعی به کار می‌رود. این کاربردها اغلب از آنچه انتظار داریم، متفاوت‌تر هستند - بنابراین اثر شرایط حقیقی کاهش می‌یابد - و این موضوعی است که ما را در درک صحیح برخی مسایل فلسفی با مشکل روبه‌رو می‌سازد.

روش دیگر بدین شرح می‌باشد: «ویتگنشتاین رابطه‌ی میان "هدف" یا "منظورها"ی گذشته و عمل حال را مورد بررسی قرار می‌دهد. برای مثال میان اهداف گذشته‌ی شخص در رابطه با "جمع" و محاسبه‌ی حال حاضر وی و...» موضوع توسل به قانون حاکم بر استفاده از «جمع» مشخص نمی‌کند که جوابی یکسان برای هر کدام از جمع‌هایی که در آینده انجام می‌شود وجود دارد. در نتیجه چیزی در این جا نادیده گرفته می‌شود؛ اگرچه در بخش اهمیت مطلب از آن سخن به میان آمد.

مطالب کریبکه در مورد زبان خصوصی با اعتماد مستدل به نظریاتی که در مقابل، توسط ویتگنشتاین اثبات شده، باطل می‌شود. البته این بدان معنی نیست که در مطالب او انگاره‌ای جالب و جدید در خصوص زبان خصوصی وجود نداشته است؛ بلکه مباحث وی روح تازه‌ای به بحث در مورد دیدگاه اجتماعی می‌بخشد.

#### بازنگری دیدگاه اجتماعی

هر چند، همان‌طور که گفته شد، دیدگاه اجتماعی به آسانی با بخشی از نوشته‌ی ویتگنشتاین سازگار نمی‌شود، موضوع از آنچه تاکنون مطرح شده مبهم‌تر می‌گردد. به‌طور قابل ملاحظه‌ای حتی دقیق‌ترین، خردمندترین و دلسوزترین مفسران ویتگنشتاین در مورد این موضوع اختلاف نظر دارند. (برای مثال مالکوم<sup>۱</sup> موافق دیدگاه اجتماعی است و بیکر<sup>۲</sup> و هکر<sup>۳</sup> مخالف آن می‌باشند.) این منازعه تا حدودی توسط این حقیقت توضیح داده می‌شود که متون اصلی (شامل توصیف‌های ویتگنشتاین) دو گروه را تشکیل می‌دهند، برخی مطالب گفته شده را تأیید می‌کنند،

1- magcolm

2- Baker

3- Hacker

(این که بار معانی بحث بایستی اجتماعی شود.) و برخی دیگر اظهار می‌دارند که زبان، اساساً اجتماعی است. بنابراین، حمایتی متن بنیاد بر دو ادعای ناسازگار و معناگزار دیده می‌شود:

۱- زبان اساساً اجتماعی است.

۲- از لحاظ مفهومی (حتی اگر روان‌شناختی نباشد)، ممکن است انسانی که از موطن خود، جدا شده (مثل کروژوئه) مادام‌العمر، برخی از انواع گوناگون نظام زبان شناختی را به کار گیرد و قوانین جدیدی را دنبال کند. بخش‌های ستیزه‌جویانه‌ی مشترک در فرضیه نیز بارز هستند.

در این جا دلیلی وجود دارد که باور کنیم این فرضیه اشتباه است. ویتگنشتاین برای تحقیق در مورد انگاره‌های اساسی، ممکن و طولانی مدت، نشان می‌دهد که تأیید نخستین ادعا او را وادار به انکار دیگری نمی‌کند. نخستین مورد را در نظر بگیرید: به نظر ویتگنشتاین، چون شطرنج یک بازی دو نفره است، پس بازی کردن یک نفر با خودش معنی ندارد. به‌طور مشابه او می‌تواند ادعا کند زبان اساساً اجتماعی است. اما امکان استثنا نیز وجود دارد. این‌ها موارد فرعی هستند. موضوع پیچیده است و ادامه آن منجر به لوٹ شدن هدف متن اصلی می‌گردد.

در آخر، به منظور مطالعه‌ی دقیق‌تر این مطلب، خواننده را به مطالعه‌ی کنفلید ۱۹۹۶ دعوت می‌کنیم. این مجموعه کتاب‌نامه‌ای از بحث دیدگاه اجتماعی را نیز شامل می‌شود.